

جنگ آنها ، جنگ ما

این جنگ می بایست از هر لحاظ تقبیح می شد زیرا همه می دانستند (با وجود این که ظاهراً آلمان نبرد را آغاز کرد) همه به یک اندازه مقصر هستند. نویسندگان و شاعران سخت مشغول نوشتن آثار ضد جنگ شدند و منتقدان از خواندن آثاری که جنگ را تأیید می کرد بر می آشفتمند. از طرفی بسیاری از نویسندگان اروپایی با همان احساس نفرت از جنگ به آمریکا رفتند. کشوری که تمام سال های پس از جنگ دوم جهانی را تا به امروز مشغول جنگیدن است. از این رو ادبیات بیشتر تمایلات ضد جنگ را در خود پرورانده است. در حقیقت آنچه در قلب سنت ادبی غربی جریان دارد میلی علیه جنگ است که تحت تأثیر خاطره جنگ دوم ایجاد شد. این معنا ادبیات سرزمین های غیرغربی را دچار اشکال می کند. زیرا آنها از یک سو در فضایی متجاوزانه زندگی نمی کنند. بلکه حتی اغلب مورد تجاوز قرار می گیرند و از طرف دیگر در «صورت»، تحت تأثیر ادبیات غربی هستند. زیرا اساساً زادگاه بعضی از ژانرها مانند نمایشنامه و رمان در غرب است. حال نویسندگان بومی کشورهای دیگر در ناخودآگاه خود بر سر یک دوراهی می مانند.

در این میان وضع نویسندگان در ایران موقعیتی خاص دارد. زیرا ما جنگ ویژه ای را پشت سر گذارده ایم. راز مهم جنگ هشت ساله ما در واقعیت انقلاب ۵۷ نهفته است. به نظر می رسد صدام به طمع بخشی از خاک ایران به سرزمین ما حمله کرده است. چنانچه این جنگ را جدای از تاریخ ایران و اساساً تاریخ معاصر کشورهای مسلمان ببینیم، نبرد بر سر خاک بوده ولی در حقیقت چنین نیست. انقلاب اسلامی ایران همواره در حجاب دو داوری اشتباه بوده است. دیدگاه های مخالف انقلاب و همچنین حتی برخی دیدگاه های موافق انقلاب همواره در خطای مهیبی در غلتیده اند. با اینکه در ابتدا گمان می شود همه موافقان و مخالفان کاملاً با هم متفاوت هستند، می توان نشان داد بعضی از آنها از اصل مهمی غفلت ورزیده اند. آن اشتباه ، « تاریخی » ندیدن انقلاب اسلامی است. انقلاب اسلامی در ادامه و البته در نتیجه بیداری اسلامی معاصر بود. جریان بیداری اسلامی در عربستان، مصر، سوریه و ایران تاریخ خود را دارد.

مسلمانان پس از شکست عثمانی و سالیان دراز استعمار از سوی غرب ناگهان به خود آمده و دست به تحرکاتی برای احیای حیثیت خویش زدند.

این جریان سه صورت مختلف داشت. گروهی گرایشات شوونیستی و سوسیالیستی داشتند که مهم ترین جلوه های آن جنگ شش روزه و تأسیس حزب بعث بود. گروه دوم مسلمانان هوادار لیبرالیسم بودند و در نهایت دسته سوم کسانی بودند که قصد بازگشت به هویت اسلامی داشتند. انقلاب های مختلفی تحت تأثیر متقابل این جریان ها به وقوع پیوست که فارغ از درجه حقانیت آنها یکی از ایشان موفق شد به نوعی بازگشت اصیل دست یابد. جریان بیداری اسلامی در ایران از یک سو تحت تأثیر سنت شیعه و از سوی دیگر تحت تأثیر جریان بیداری مسلمانان در بلاد اسلامی بود. تنها در صورت تاریخی دیدن انقلاب ایران می توان داوری بهتری در این باب داشت. متأسفانه گاه دیده می شود بعضی از موافقین و دلسوزان انقلاب ماجرای سال های ۲۰ تا ۵۷ (شمسی) را امری جداگانه از بیداری اسلامی معاصر می دانند. به این ترتیب انقلاب ما به چیزی جدای از اهداف اصلی آن تبدیل خواهد شد. این خلط از آنجا آغاز می شود که ما مفهوم دولت - ملت را در مرکز بررسی های خود به مثابه یک اصل در نظر می گیریم. اگر داوری ما در مورد وقایع به صورتی باشد که انگیزه های انقلاب به انگیزه هایی ملی تقلیل یابد از واقعیت خود به دور می افتد. در حالی که مفهوم دولت - ملت یک مفهوم غربی و کاملاً مدرن است. اسلام ریشه در نوعی رهبریت نبوی دارد. هرگونه حرکت نبوی (و از جمله حرکت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)) در ذات خود جهان شمول است، خواست نبوت هدایت کل بشر می باشد. به همین خاطر مفهوم امپراتوری و سرزمینی راکنار می گذارد و به جای آن بر مبنای «امت» معنا می شود. فقه، کلام و حکمت عملی نیز بیشتر با مفاهیمی سر و کار دارند که درباره روابط مسلمانان، نژادها و فرهنگ ها و مذاهب می اندیشد و کمتر به موضوع رابطه میان سرزمین های اسلامی معطوف است. مفهوم دولت - ملت بعدها به خاطر یک ضرورت تاریخی ایجاد می شود. به همین خاطر هر حرکت بیدارگرانه ای که بخواهد به ذات اسلام بازگردد مجبور می شود بر مبنای امت در حمایت از کل مسلمانان ریخته شود. از این منظر روشن می شود که چرا حرکت های سوسیالیستی و لیبرالیستی در جهان اسلام ناکام بوده اند. سوسیالیسم و لیبرالیسم ذاتاً در درون چارچوب دولت - ملت (که مدرن و غربی است)

قرار دارند. این در حالی است که یک مسلمان چنانچه تصمیم بگیرد به ابتدای خود بازگردد با سنتی نبوی مواجه می شود که نگران کل مسلمین است. شاید غفلت از همین موضوع و جایگزینی دولت - ملت است که باعث می شود بعضی از مسلمانان نسبت به مسائل فلسطین خونسرد باشند. چون آنها را مردم سرزمین دیگری می دانند. در حالی که می بایست یک فلسطینی ، فرای مرزهای جغرافیایی و به عنوان یک مسلمان فهمیده شود. صدام گمان می کرد باید سرزمینی را به اشغال درآورد زیرا چارچوبی که از آن دنیا را می دید چارچوبی دولت - ملتی بود . درمقابل امام خمینی (ره) قصد احیای امت اسلامی را داشت. این دو نظر به ناچار در مقابل هم قرار گرفتند. امام به راستی قصد دفاع از شرف اسلام را داشت.

چیزی که مورد توهین قرار گرفته بود. در آن سو صدام شرف خود را در تکه ای زمین می دانست. جنگ ما نبرد دو ایده بود. هر کدام از آن چیزی دفاع می کردند که نگران آن بودند. این تقابل مطمئناً شبیه تقابل چرچیل و هیتلر نبود. بلکه حمله «تفکر سرزمینی» به «تفکر امر قدسی» بود. به همین مناسبت ما به آن هشت سال دفاع مقدس می گوییم. ادبیاتی که در مورد این تقابل کار می کند مجبور است با ادبیاتی که در مورد جنگ جهانی دوم کار می کند متفاوت باشد زیرا نزع ما نزع تاریخی امر مقدس با امر غیرمقدس است. واضح است که ما همواره از تمامیت خاک به عنوان پایگاه امر قدسی دفاع کرده و می کنیم.

منبع: پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدس